

میتوان خواند از آن کتابست: غارت جان گرمی رفتار او آفت دل‌نرمی
گفتار او پرده دل‌گیسوی او تافتی ساعد جان بازوی او ساختی
طره او آفت هرسرکشی غمزه او محنت هرسرخوشی
گلشن ابرار هم یکی از مثنویهای اوست که در مقابل مخزن الاسرار
گفته و اویش اینست: بسم الله الرحمن الرحيم تاج کلام است کلام قدیم
امیر علیشیر نوائی در مجالس النفاثات از مثنویات او در تعریف زوال شب و
طلوع روز این بیت را اختیار کرده و نوشته است

شب پره از گنبد فیروزه گرن رفت بفیروزه گنبد درون

کلیات مولانا در کتابخانه های استانبول موجود و هنوز بطبع نرسیده است
مولانا در تاریخ ۸۳۹ با مرض طاعون در استراباد در گذشته و مرقدش
در خطه استراباد است در بیرون مزار متبر که امامزاده معصوم که موسوم است
بنه گوران.

تبریز ۵ آبانماه ۱۳۰۶

محمد علی تربیت

فلسفه اشعار خیام

دنبانه مقاله سابق (پایان)

نه فقط صدمات و زحمات عالم انسانیت در قلب شاعر باعاطفه قویاً
متعکس میگردد بلکه کلیه بی‌اعتدالیها که عموماً در بنی نوع بشر بلا استثناء
از حیث طبقه و زمانه معمول است روح او را جریحه دار و حیات او را زهرالود
می‌سازد. آنچه را در مرور زندگی هر روزه می‌بینیم که چگونه اشخاص
بی‌قابلیت و بی‌فضیلت بواسطه چشم بندیهای گوناگون قابل و فاضل معرفی
میشوند و اشخاص ناجنس و رذیل دارای شرافت و احتراماتی هستند که
منحصراً برای افراد شایسته و شریف النفس بایستی محفوظ و منظور میبود،
ملاحظه میکنیم که چگونه دزدان غنی را شیان و مرثیان و خائنین دارای

افتخارات میگردند و از طرف دیگر اشخاص عاقل و فداکار ابدأ مورد توجه نمی باشند مشاهده مینمائیم که چگونه مردم کافی اغلب بیکارند و بعضی صاحبان کمالات و محسنات غیر قابل انکار مجبور میشوند اولویت و سبقت را به دسیسه کاران و به کاسه لیسان متملق، به متمولین متنفذ و مختلس و آگذار نمایند تمام وقایع از این قبیل که هر روز در اطراف خود مشاهده میکنیم و بواسطه عجز از فهم مسئله و حل معما بالاخره سرگیجه گرفته اسم این قبیل حوادث را سرنوشت و نصیب میگذاریم و کم کم باین آموخته شده عاقبت در معرفت دنیا تماشاچی فاقد از احساس میگردیم، تمام این سیئات که علو حقیقی مقام انسانیت را پست میسازد در شاعر ما تولید غضب آتشین میکند هیچوقت نسبت باین اوضاع اورام نمیشود و هیچ شرطی را برای متارکه جنگ قبول نمیکند. در مواقع عدیده و مختلفه بانیش سرزنش این رویه معمولی را مورد استهزا قرار میدهد و یکی از بهترین نمونه طعنه های او را در رباعی ذیل خواهیم دید که هر چند هشتصدسال قبل نوشته شده ولی برای امروز هم کاملاً مناسب و بیان حقیقت است:

گویند که مرد را هنر می باید	یانست عالی پدر می باید
امروز چنان شده است در نوبت ما	کاینها همه هیچ است و زرمی باید

بروز آنیکه از خیام در این مواقع دیده میشود مثل بروزاتی نیست که مثلاً در بازه بی وفائی دنیا مشاهده می گردد باین معنی که نسبت بمسئله اخیر او ملایم است و مالیخولیائی و گله مند و اصلاح جو. ولی وقتی به اولی میرسد انفجار خشم معدلت خواه او طبیعت او را زیر و زبر می سازد او بر ضد طبیعت مسلح شده به تمام کاینات اعلان جنگ میدهد - گاهی نیش میزند - گاهی از شدت غیظ دیوانه می شود و ابدأ برای صلح و مسالمت حاضر نیست.

در مقابل سایر اوضاع غیر مطلوبه حیات دنیوی او مقاومت و دلتنگی شدید ابراز نمیکند ولی در این مورد مخصوص خیام را از کثرت تغییری که در وجود پیدا میشود نمی توان شناخت.

کبوتر نالان دفعه مبدل بشیر ژبان می گردد . روح پاک او که نسبت بظلم نفرت تخفیف ناپذیر دارد ممتنع ترین از محالات را جداً آرزو میکند تارسم جور و جفارا که برای شاعر غیور ما بزرگترین جنایات انسانیت است از بنیاد برانداخته یک زندگی جدیدی را که مقرون بعدل و انصاف باشد طرح ریزی و بنا نماید :

گر برفلکم دست بدی چون بزدان برداشتی من این فلک را زمین
از نو فلک دگر چنان ساختی کازاده بکام دل رسیدی آسان

این مسئله قابل توجه مخصوص است که خیام دست یافتن برفلک را برای این نمی خواهد تا حیات مادی خود را تأمین نماید ولی چون بمظالم و اجحافات معموله میرسد فشار غضب که از تعصب حق جوئی و حق شناسی تولید گشته پوست بدن او را از هم میدرد - می خواهد تمام دهر و کاینات را خرد و خمیر نموده یک آسمان و زمین جدیدی خلق نماید تا در آن « آزاده بکام دل رسیدی آسان »

راجع بروابط بین دوستان خیام بی نهایت بدبین است : فقدان اوصاف حسنه و پستی فطرت انسان اسباب دلگیری او را کمتر فراهم نمی آورد . باین درجات هم اکتفا نکرده چنین بیان عقیده مینماید که نه فقط آدم به طور عموم بی حقیقت است بلکه هر گاه در تمام مردم یک نفر را بعنوان دوست و محرم انتخاب کرده تمام اعتماد و اطمینان خود را با او بسپاری روزی خواهی دید که همین شخص نسبت بتو خائن بوده است :

آن به که در این زمانه کم گیری دوست با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که بجملگی ترا تکه بدوست چون چشم خرد باز کنی دشمن اوست

و قطعاً بهمین دلیل است که از ته دل بنی نوع بشر را تحقیر نموده با کمال انزجار و نفرت میگوید :

گاوی است در آسمان و نامش پروین یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشای ای اهل یقین زیر وزر دو گاو مثنی خربین

همچنانکه برای سایر اکابر تاریخی برای خیام نیز موجودات
لاینحل مانده است :

آورد به اضطرابم اول بوجود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رقبم با گراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و رفتن و بودن مقصود

هنگام تفکر و تفحص در این موضوع خیام يك مطلب جدیدی بیان
میکند که اشخاص خیلی نادر آنرا فهم و اظهار داشته اند ، ماعموماً چنین
تصور میکنیم که بواسطه آمدن باین دنیا بسیار چیزها را که قبل از این برای
ما مجهول بوده فهمیده و دانسته ایم ولی این حکیم دانشور صراحتاً میگوید
« جز حیرتم از حیات چیزی نفزود » انکار نمیکند که علم او در دنیا افزوده
شده ولی با وجود این اقرار دارد که تحیر او زیاد تر گشته است در صورتیکه
میدانیم تعجب علامت نقصان یا عدم معرفت است پس این چه نامعقول یا
چه معما است زیرا اگر اطلاعات ما اکنون زیاد تر شده پس بایستی بهمان
نسبت شکفتی ما کمتر شده باشد و فقط در صورتی می توانستیم بیشتر
حیران و متعجب شویم که آشنائی ما نسبت به اشیاء کمتر شده باشد -
خیام نمی گوید علم ما کمتر شده و ممکن هم نیست نسبت يك چنین بیانی
که راه اثبات آن بکلی بر ما مسدود است باو داد . پس این مسئله غامضه
را چگونه میتوان حل نمود .

بعقیده بنده مقصود خیام این بوده که از دیاد دانش و تحیر
توأم بوده است هر چند در نظر اول این توضیح غیر منطقی بنظر میاید
ولی بعد از اندک تعمقی خواهیم دید که فیلسوف نامدار اشتباه ننموده بلکه
يك حقیقت بزرگی را بایک زبان خیلی ساده بیان نموده است.

علم و معرفت از حیث کمیت و کیفیت لاتعد و لاتحصى است .
در این لایتناهی فقط يك دائره كوچك و روشن وجود دارد که طرف شناسائی
ماست و در حدود این حلقه روشن که خارج آن تماماً تاریک و برای ما غیر
قابل فهم است علامات استفسار گذاشته شده .

اگر از این نظر بر مسئله نگاه کنیم پس بدیهی است هر قدر دایره اطلاعات ما بسط و توسعه پیدا کند - چون احاطه بر لایتنهای برای ما غیر مقدور است بر عده علامات استفسار افزون خواهد شد زیرا در اطراف يك حلقه وسیع تری علامات استفسار بیشتر جایگیر خواهد شد تا در اطراف يك دایره تنگی .

پس انسانیت بی چاره در کمال سرگشتگی سؤال خواهد نمود «چه باید کرد - من هر قدر علم و اطلاع بیشتر ذخیره نمایم بهمان اندازه احساس من نسبت به نادانی خودم زیادتر خواهد شد. » « بلی » جواب میدهد خیام « تکثیر علم » فقط منتج به تکثیر موضوع سؤالات و تزیید حیرت ما خواهد گشت و این اوضاع تا ابد تغییر ناپذیر است .



فلسفه « شراب » در اشعار خیام

در این صورت چرا باید تعجب کرد که در مقابل این همه دردهای بی دوا و مسائل لاینحل شاعر شراب طلب میکند تا يك نفس بعصهای پرتاب ، بدماغ خسته ، بقلب مجروح و بروح اندوهناك خود راحت و آسایش و تسلیت عطا نماید :

عاشق همه روزه مست و شیدا بادا ! دیوانه و شوریده و رسوا بادا !
 درمشیاری غصه هر چیز خوریم ! چون مست شویم هر چه بادا بادا !

ولی بنده ابداً عقیده ندارم که خیام چنانکه اغلبی از خوانندگان رباعیات او بغلط تصور میکنند در مستی مدام عمر خود را بسر میبرد بلکه داده نوشی او فقط برای زرار از هجوم خیالات بوده است :

می خوردن من نه از برای طربست نمی بهر فساد و ترك دین و ادبست
 خواهم که نه بیخودی بر آرم نفسی می خوردن و مست بودنم زمین سبب است.

هرگاه خیام کسی بود دایم الخمر چنانکه این گونه اشخاص حالشان بخوبی معلوم است بدرد هیچ کاری نمید خورد در صورتیکه او از فضلا و حکمای

درجه اول عهد خود و در علوم ریاضی و هیئت متخصص شهیر بوده است و در عین حال بایجاد یک زیج جدید که امروز بحکم قانون ثانیاً در مملکت رسمیت دارد شرکت نموده است.

بیراحدی پوشیده نیست که از عهدۀ یک چنین مشغله جز کسی که سالم ترین و قوی ترین دماغ را دارا باشد بر نخواهد آمد، رباعیات او که ودیعه گرانبھائی مانده و امروز اسباب حیرت تمام دنیای متمدن و در خارجه موجب افتخار ایران است برهانست قاطع که ممکن نیست موجد آنها مشغول خمر مدام و در نتیجه مغبط بوده باشد. برخلاف برای هر شخص تصور اینکه در خم شراب مستغرق بوده بعقیده بنده کفری است غیر قابل عفو.

حال اگر این عقیده را (که بدبختانه در ذهن اغلبی ریشه محکم دوانیده) بکلی مطرود سازیم یعنی معتقد شویم که خیام شب و روز مشغول باده بیماری و مست مدام نبوده، فوراً مصادف باین سؤال منطقی خواهیم شد:

« پس این همه اصرار و افراط در مدح شراب برای چه؟ » مثلاً

تازهره و مه در آسمانند پدید بهتر ز می و لعل کسی هیچ ندید
من در عجبم ز می فروشان کایشان به زانکه فروشد چه خواهند خرید

به این سؤال بنده بیش از یک جواب حاضر دارم: - اولاً شراب عموماً در هرجا و خصوصاً برای شعرای ایرانی یک شیئی است شعرانگیز و شاعر پسند و شعرای این سرزمین - چه باده نوش بوده و چه نبوده باشند - مداحی شراب را از تکالیف حتمیۀ خود شمرده اند.

مسئله فوق الذکر برای مطالعه کننده ادبیات فارسی بقدری واضح و مکشوف است و این استفسار فوق بقدری در گوش هوش ادبا تکرار شده که بعضی از آنان قدمی پیشتر نهاده و شراب را استعاره و کنایه دانسته اند و چون خارج از موضوع و مافوق فهم ماست در آن خصوص بهمین مختصر اشاره اکتفا می نمایم.

از این نظر البته جای تعجب نیست که خیام بسبب همکاران خود

ثنای شراب را سروده باشد ولی در عین حال غیر قابل انکار است که هر گاه بهمین تناسب هم قضاوت نمائیم خواهیم دید خیام در مداحی بقدری مبالغه می کند که این توضیح هر قدر هم صحیح بنظر بیاید باز هم مطالعه کنندہ را کاملاً متقاعد نمی سازد ، بدون تردید میتوان گفت که در تمام شعرای ایرانی حتی در تمام شعرای دنیا خیام اختصاص منحصر بفردی در سرودن شراب دارد و در ابراز شوق نسبت باین مشروب يك استثناى بی رقیبی است .

عشق زنان که در مصنفات شعرای تمام اعصار و تمام ملل بدون گفتگو اهمیت درجه اول را داراست در رباعیات عمر خیام کمتر بنظر می آید و در مقابل شوری که نسبت بشراب اظهار میشود قابل ذکر و اعتنائیست .

چنانکه فوقاً عرض شد بنده مایل نیستم متوسل باین تشریح شوم که مقصود خیام از شراب آب انگور نیست بلکه يك فیض سری و روحانی میباشد ، بر خلاف این عقیده هم جسارتی نخواهم نمود ، زیرا احتمال کلی دارد که این طور بوده باشد .

توجیه دیگر آنکه چون شرب شراب در مذهب اسلام حرام و غیر مشروع است و خیام این مشروب را دوست داشت و استعمال می نمود طبعاً از هر طرف مصادف با سرزنش و ملامت و غیبت و بهتان می گشت . جواب تمام این ایرادات و مؤاخذات در اشعار خیام بشکل تمجید فوق العاده نسبت به شراب متظاهر می گردد و هر قدر حملات درباره او شدیدتر بوده شاید جواب های شاعر گناه کار در دفاع خود شدیدتر و قوی تر بنظم درآمده است .

ایزد به بهشت وعده با ما می کرد
بسر در دو جهان حرام می را کی کرد
شخصی ز عرب نافع حمزه پی کرد
ببغیر ما حرام می پر وی کرد

در جواب نگوئش مخالفان بوده که خیام مزایای زیاد برای شراب بهانه های بسیار ظریف برای خود و منطقهای دندان شکن برای معاندین پیدا می کند ، و بواسطه « ژنی » بزرگوار بیانات او بقدری دلفریب و شیرین و بطوری مسکنت و قاطع بوده که در مرور قرون متعدده ملتی که نسلاً بعد نسل

شراب را حرام میدانسته اشعار او را که مملو از تعریف و تحسین آنست حفظ کرده و بمنزله زیبا ترین نمره ذکاوت انسانی برای ما نگاهداری نموده است .
 قبل از ختم این فصل که راجع بمیخوارگی خیام است يك نکته دیگر را نیز باید ذکر کرد: بر هیچ کس پوشیده نیست که شرب مدامی خمر ما «الکو لیزم» چه اثرات سوء بر انسان از حیث بدن از حیث ذهن وهوش و از حیث روح بیادگار باقی میگذارد - نسبت به بدن امراض بی علاج ، نسبت به دماغ حلق وبله و نسبت بروح پڑ مردگی و دل مردگی تولید میکنند و مثل کلیه عادات مذمومه انسان را از اختیار و قدرت عزم کاملاً محروم میسازد .

حال شخصی مثل خیام که باعلی درجه خردمند ودانا بود شراب را استعمال میکرد برای این مقصود مرتکب چنین عملی میشد که دمی از حملات شدید افکار خود را راحت و سبک بار سازد و نمی توان گفت که او دائم الخمر و معتاد بشراب و «الکلیست» بوده است .

برای اثبات این مدعی بهترین دلیل همانا بعضی از رباعیات خود خیام است . بنظر بنده این اشعار عقیده و معمول به او را راجع باستعمال شراب در يك موقعی که شوق مبالغه باو مستولی نبوده است بیان میکنند:
 می گر چه حرام است ولی تا که خورد
 وانگاه چه مقدار و دیگر با که خورد
 انگاه که این سه چار شرط آمد جمع
 بس می بجز از مردم دانا که خورد

چون هشیارم زمن طرب پنهان است
 حال است میان مستی و هشیار
 چون مست شوم در خردم نقصان است
 من بنده آن که زندگانی آن است

گر باده خوری تو با خردمندان خور
 بسیار مغور داد مکن فاش مساز
 یا با صنمی ساده رخی خندان خور
 اندک خور و که گاه خور و پنهان خور

یوسف میرزا یانس

« خانمه »